



# رزگوشه و کتار تاریخ

اقتباس از راحة الصدور

از: مصاف

## عقاب درنده

چون ملک‌شاه سلجوقی در سال ۴۸۵ بدرود جهان گفت: «ا» بین فرزندان او محدود و برکیارق و محمد بهر سرجان‌نشینی منازعات سخت در گرفت. و این فرصت بسیار مناسبی بود برای نیرو گرفتن مخالفان حکومت سلجوقی. بو بڑه ملاحظه و طرفداران حسن صباح صبح معروف به عقاب درنده یا بازا همب (سیاه و سفید) از معاندین سرسخت خلفای بغداد و حکومت اعراب و طرفداران ایشان بود. بهمین جهت با ملک‌شاه سلجوقی و خواجه نظام‌الملک و سایر عناصر طرفدار خلیفه کینه میورزید و از قتل و امحاء آنان خود داری نمی‌کرد و مدتی رهبری یکمده ابو مردم متعصبی را بنام (فرقه اسماعیلیه) بر عهده داشت و قلعه الموت یا آشیانه عقاب را در قزوین کمینگاه خود ساخته بود.

در اصفهان مرد ادیبی بود بنام عبدالملک عطاش که مذهب شیعه داشت و بهمین علت مورد تعرض و تعقیب ملایان سنی مذهب اصفهان قرار گرفت و برای گریختن و از آنجا بقلعه الموت رفت و بعضی صباح پیوست. و بخط او نامه‌ای یافته شد که در ضمن آن بیکی از دوستان جو در نوشته بود: (من به عقاب درنده پیوستم و او را بر همه مردم جهان ترجیح دادم و بخاطر وی از همه چیز خود دست کشیدم ...)

عبدالملک را پسری بود بنام احمد. دو عهد بدر شغل کرباس فروشی داشت و اینطور وانمود می‌ساخت که مخالف عقیده پدر است. و همواره از وی دوری می‌جست و بهمین علت چون پدر او از اصفهان گریخت کسی متعرض او نشد. در اصفهان قلعه‌ای بود بنام (دژ کوه) یا شاه‌نژ که ملک‌شاه بنا کرده بود و هنگام غیبت و مسافرت پادشاهان سلجوقی این قلعه خزان و قورخانه و محل سکونت پسران و دختران در بار شمار میرفت و عده‌ای بقیه در ص ۲۹

از سربازان گزیده مستحفظ قلعه بودند . احمد با وسائلی موفق شد که بسمت معلم پسران و دختران در آن قلعه نفوذ کند و هر وقت بشهر می آمد برای دخترها لباس و رو بند و اشیاء زنانه میفروید و با سربازها خصوصیت میکرد و با برخی از آنها سر و سری داشت و ملاقاتهای پنهانی انجام میداد . ناآنکه با پشتیبانی آنان حاکم قلعه شد و همگی ساکنان دژ اطاعت او را کردن نهادند . بعد از آن نزدیک دروازه شهر در محلی بنام (دشت گور) محل اجتماعی که دعوت خانه میگفتند . ترتیب داد و هر شب عده ای از شهر بآن محل میآمدند و دعوت اسماعیلیان را میپذیرفتند و چون باز میگشتند . هر يك از محل خود عده ای بآنجا میبردند . باین ترتیب سی هزار نفر دعوت احمد را برای قبول آن مذهب پذیرفتند . از جمله طرقتی که این عده برای ارباب مخالفان و ایجاد ناامنی و نشان دادن عدم لیاقت حکومت و قحط انتخاب کرده بودند ، دزدیدن اشخاص و از میان بردن مخالفان بود . چنانکه مرد نایبانی که او را (علوی مدنی) میگفتند در کوچی که منزل او بود می ایستاد و از عابریین برای رساندن او بمنزل خود استمداد میجست و دعای میکرد ، چون کسی او را بآن خانه هدایت میکرد ، ناگهان عده ای در داخل دهلیز خانه او بدو حمله ور شده دست و پایش را می بستند و در چاه عمیقی که در خانه آن نایب بود سرنگون میکردند . چاه مذکور بشیوه خاصی حفر شده بود و از آن منافذ و دهانه هایی در سردابهای متعدد آن خانه باز میشد . مدتی بر این منوال گذشت و عده زیادی بوسیله نایبانی مذکور روبرو شده بودند و این موضوع وحشت و هراس فوق العاده در بین مردم پدید آورده بود و کوشش پلیس آن زمان برای یافتن محل ربوده شدگان و عاملین آن بجائی نمیرسید . بر حسب اتفاق روزی زن فقیری بدرون خانه رسید و چیزی میخواست ، ناله ای از درون منزل شنید بطور اینکه مریضی در آنجا است گفت : خدایم اورتان و اشفادهد !

ساکنین خانه از ترس آنکه مبادا زن فقیر از رازی که در درون آنجا بود آگاه شده باشد خواستند او را بپنهان دادن آنان بداخل بکشند ولی زن هراسان فرار کرد و همینکه پسر کوچی رسید بعهده ای برخوردی گفت از داخل فلان خانه صدای ناله ای شنیدم که مرا ناراحت کرد و عده ای خواستند که مرا بدرون خانه بکشند . مردم که در جستجوی گمشدگان خود بودند بمحض اطلاع این زن بدانجا شتافتند و داخل منزل شدند و او را و بیغولهای خانه را جستجو کردند سرانجام راه سردابه ها را یافته و بدرون آنها رفتند بیش از پانصد نفر در آنجا دیدند که بمضی کشته و برخی بچهار میخ کشیده و از این عده چند تن هنوز رمقی در آنها دیده میشد . رفته رفته انبوه جمعیت همه خانه و اطراف آنرا فراگرفت هر کس گم شده خود را در آن سردابه ها می جست این حادثه چنان شهر اصفهان را متشنج کرده بود که نظیر آن سابقه نداشت . علوی مدنی و زنی را دستگیر کردند و در (بازار لشکر) بسوختند و در صدد یافتن همه دستان آنان برآمدند .

در اینوقت سلطان محمد بن ملکشاه سرگرم زدو خورد با مخالفین بود و احمد عطاش



فرصت غنیمت پیشتر و ذخایر و اسلحه پیشمار بقلعه میبرد و کار او روز بروز بالا میبرد و بر طرفداران او افزوده میگشت . و سعدالملک آبی وزیر سلطان محمد نیز با وی در خفاهمدستان بود و او را تقویت میکرد و هر چند جماعت بزرگان اصفهان چون قاضی القضاة عبیدالله خطیبی و صدرالدین خجندی ویرا بهمستی با احمد نزد سلطان متهم میکردند باور نمیکرد و بروی کاملاً اعتماد داشت . و چون سلطان از کار مخالفین فارغ شد ، عزم کرد که قلعه دوره کوه را تسخیر کرده و ملاحده را قلمرو قمع کند بدین منظور سپاه فراوان بقلعه فرستاد احمد عطاش بسعدالملک پیغام داد که ذخیره ما تمام شده و مردان جنگی از کار بیامانند . بناچار قلعه را باید تسلیم کنیم . سعدالملک جواب داد که يك هفته صبر کنید و قلعه را از دست ندهید تا ما این سگ (سلطان محمد) را از پای در آوریم . سلطان بعلمت حرارت که بر مزاج او غلبه داشت هر ماء فصد میگرد . سعدالملک با فضا د (رك زن) قرار گزارده بود هر از دینار هم بدو داده و بیشتری آلوده بزهر نیز بوی سپرده بود که سلطان را با آن رك بزند سعدالملک را حاجیبی بود که بر اسرار او آگاهی تمام داشت و وزیر هیچ چیز را از وی پنهان نمیکرد این حاجیب از قرار او با فضا د و پیغام احمد عطاش نیز با خبر بود . و زنی داشت بسیار زیبا و شفته او بود و از وی نیز چیزی را مخفی نمیکرد و این راز با وی در میان نهاد . ولی آن زن بدکار و منحرف بود . و معشوقی داشت جوان . یک شب در حین گفتگو و معاشرت موضوع رك زدن سلطان محمد را با او گفت . و مرد جوان باشخصی ملقب به (کامل) از وکلای صدرالدین خجندی دوست بود و مطلب را بوی گفت وی نیز قضیه را با اطلاع صدرالدین خجندی رسانید صدرالدین توقف را جایز ندانسته و شبانه بنزد سلطان آمد و در خلوت توطئه ای که سعدالملک برای کشتن او چیده بود فاش ساخت . سلطان روز دیگر خود را بعد از نجوی ساخته رك زن را فراخواند . مرد با زوی سلطان را بالا زد و بیشتر بیرون کشید ولی رك نیشتر برخلاف همیشه در گون بود و سلطان از دیدن آن وجود سوه قصد نسبت بخود را قطعی دانست . نگاهی تند و از روی هیبت بر رك زدن کرد ، مرد از ترس لرزیده گفت اگر زینهار دمی حقیقت را خواهم گفت ، و آنچه بین او و سعدالملک رفته بود باز گفت سلطان فرمود تا او را همان نیشتر رك زدند ، مرد فوراً سیاه شد و جان داد . دیگر رشکی در العاد و دشمنی سعدالملک باقی نماند و روز دیگر فرمان داد تا وی و یکی از همراهان او ابوالعالی مفضل را گرفته بردار کردند .

بعد از آن قلعه دژ کوه را دو روز تسخیر کردند و احمد عطاش که مدت هفت سال در آن قلعه مقاوت میکرد دستگیر شد و او را دست بسته بر شتری نشانده و با اصفهان آوردند هنگام عبور دادن عطاش از کوچه ها ، مردم زن و مرد و کودک ، پیرو جوان برای دیدن وی از خانه ها بیرون آمده و هیاهو کنان انواع خفت و رانست بوی رو امید داشتند و خاک و خاشاک و سرگین و سنک بر سر او میریختند . در این بین مغنثان و مطربان دوره کرد در پیش شتر عطاش میزدند و میرقصیدند و تصنیف (حراره) میخواندند و میگفتند :

عطاش عالی جان عطاش عالی میان سر هلالی تورا بدژ چکارو

مدتی او را بهمین وضع در شهر میگرداندند سرانجام وی را بدار آویخته و سنک باران کردند و سپس بسوختند ؛ بدین ترتیب غائله احمد عطاش یکی از هوا خواهان عقاب درنده پایان یافت .



و مسائل را در آن کشتی جاداده و با استفاده از اهرم و طنابهای مخصوص و دستگاهی که  
 اختراع کرده بود بدون اینکه خودش حرکتی بکند کشتی را بلند کرده و سطرور یا انداخت  
 از کلمات اوست که اگر قطه‌انگامی پیدا میکردم جهان را حرکت میدادم قوانین استاتیک و هیدرو  
 ستاتیک یعنی تعادل اجسام و تعادل مابعات را همین کرد و راه پیدا کردن مرکز ثقل اجسام را کشف

کرد میگویند هیرون دستور داده  
 بود که تاجی از طلا برایش بسازند  
 و قتی که تاج درست شد حدس زد که  
 تاج طلای خالص نیست بارش میدس  
 مراجعه کرد تا بدون شکستن تاج  
 میزان طلای آنرا تشخیص دهد ارشمیدس  
 مدتی در این باره فکر میکرد تا روزی  
 در حمام بکشف این راز موفق شد و از  
 خوشحالی لخت و عربان فرار کرد و  
 میگفت یافته‌ام - یافته‌ام باین ترتیب  
 راه پیدا کردن وزن مخصوص اجسام  
 را کشف کرد و معلوم نمود نسبت  
 طلا و نقره تاج چیست با استفاده از  
 اهرم و قوانین دیگر او حکامای بعدی  
 با اختراعات مهمی نائل شدند کشتی  
 و زیر دریایی و طیاره با استفاده از  
 قوانین او درست شده و در اغلب  
 کارخانجات از اهرمها استفاده شده



مدیرمسول: رحیمی

نشانی قم خیابان ارم - تلفن ۶۵۷  
 تک شماره ۵۰ ریال

اشتراک

یکساله ۶۰ و شش ماهه ۳۵ ریال  
 نشانی چاپخانه قم - خیابان حضرتی

است این بود خدمت ارشمیدس ب فیزیک و میکاتیک اما زحمت او بیشتر در باره ریاضیات بوده  
 است عدد پی را حساب کرده در هندسه راه محاسبه سطح و محیط دایره و حجم و سطح کره شبه  
 استوانه - شبه مخروط و محاسبه سطح منحنی مارپیچی که با اسم منحنی ارشمیدس معروف است  
 بدست آورده است فرمولهایی برای بدست آوردن سطوح دوار بدست آورده او در محاسبات  
 خود از اعداد بی نهایت کوچک و بی نهایت بزرگ که دو هزار سال بعد علما باین اعداد پی  
 برده اند اسم برده او در کتاب خود با اسم آرینز عددی را حساب کرده که فهم آن بسیار  
 مشکل است میگوید که فرض کنید که شعاع آن مساوی فاصله زمین تا ستارگان باشد این  
 کره را از شنهای ریزی پر کنید آن عدد از عده این شنها بزرگتر است در اهمیت ارشمیدس  
 همین بس که لایب نیتز فیلسوف و دانشمند معروف قرن هیجدهم دوباره او میگوید: «کسانیکه  
 قادر باشند نوشته‌های ارشمیدس را درک نمایند اکتشافات بزرگترین مردان عصر حاضر را  
 حقیر و ناچیز خواهند شمرد» حساب انتگرال را که لایب نیتز دو هزار سال بعد از او اختراع کرده  
 وی در آن زمان بکار میبرد میتوان گفت او پدر علمی دکارت و نیوتون و لایب نیتز بوده است  
 توانسته یک کثیر الاضلاع ۳۸۴ ضلعی منتظم در دایره محاطه کند در اثر خدمات مهمی که کرده  
 او را از نوابغ علمای عهد عتیق یعنی قبل از میلاد میدانند و اگر علمای مهم ریاضی چهار بابنج  
 نفر باشند بی شک او یکی از آنها خواهد بود

بابان